

پادشاهی فریدون

به اهتمام

دکتر سید محمد دبیرسیاقی

بدین نامه شہریارانِ پیش
بزرگان و جنگی سوارانِ پیش
همان بزم و رزمست و رای و سخن
گذشته بسی کارهایِ کهن
همان دانش و دین و پرهیز و رای
همان رَه نمودن به دیگر سَرای
شاهنامه، پادشاهی گشتاسپ (۴۳۷۰/۱۵ تا ۴۳۷۲).

پادشاهی فریدون

فریدون چون بر ضحاک تازی چیره شد و بر جهان فرمانروا گشت، در آغاز ماه مهر به رسم کیان تاج بر سر نهاد و جشن مهرگان را مرسوم ساخت و مردم را به سور و سرور دعوت کرد. پادشاهی او پانصد سال به درازا کشید و در روزگار وی ایرانیان سختی ندیدند و بر مردم ستمی نرفت.

فرانک، مادر فریدون، چون از پیروز شدن پسرش آگاه شد، برای نیایش به درگاه خدای تعالی سر و تن بشست و پروردگار یکتا را ستایش کرد، آنگاه زر و سیم بسیار به درویش بخشید و ذخایری که داشت نزد پسر فرستاد.

فریدون از کار مادر دلشاد شد و او را ثنا و همزبان با بزرگان خدای را سپاس گفت که چندین نعمت و آسایش و راحت ایشان را ارزانی داشته است. پس گیرد پادشاهی و کشور به گردش درآمد، بدیها را زدود و بیخ بیدادگریها برکند و گیتی را چون بهشت آراسته کرد. پس به «تمیشه» آمد و آنجا را کرسی و مرکز حکومت خود قرار داد. چون پنجاه سال از پادشاهی او سپری شد دارای سه فرزند گشت، از دو خواهر جمشید. دو پسر از «شهرناز» و یک پسر که از آن دو کهنتر بود از «ارنواز». هر سه در کنار پدر بالیدند و به حدّ مردی رسیدند و با آنکه پدر هنوز نامی برای هیچ یک نگزیده بود، چنان شده بودند که با پیل و شیر برمی آمدند. پس فریدون اندیشه کرد که برای ایشان

همسران شایسته برگزینند. از نامداران درگاه خود «جندل» را دستور داد که به اطراف و نواحی سفر کند و هر جا سه دختر نژاده و خوبروی و عقیق از خاندان بزرگان بیابد او را آگاه سازد.

جندل بدین نیت روی به راه آورد و به سرزمینهای بسیار سفر کرد و سرانجام به یمن رسید و خبر یافت که «سرو» شاه یمن سه دختر دارد، آنگونه که دلخواه فریدون است، نازپرورده و از پرده پای به درنهاد. نزد او رفت و با شیرین سخنی و رساندن درود از فریدون به مقصودی که داشت اشارت کرد. سرو به ظاهر از پیام فریدون و نواختن وی خرسندی نشان داد، اما در باطن دلتنگ شد و جدا کردن فرزندان عزیز را از خود دشوار و ناگوار یافت. جندل را به جایگاه نیکو فرود آورد آنگاه با بزرگان کشور رای زد. آنان گفتند موافق نیستیم که به هر پیامی از جای بروی و چون بید از هر باد بلرزی، اگر با دادن دختران به پسران فریدون موافق نیستی، سپاه گرد می آوریم و با او نبرد می کنیم. شاه یمن نظر ایشان را نپذیرفت و تدبیرشان را خردمندانه نیافت. اندیشید که باید از راهی دیگر درآمد تا فریدون را از قصدی که کرده است منصرف سازد. پس به جندل گفت که به شاه فریدون پیام من برسان که با پیوند دخترانم با فرزندان او بدان شرط موافقت دارم که هر سه را نزد من فرستی تا هم به دیدارشان شاد شوم و هم هنرهاشان را بیازمایم و پنداشت که مگر فریدون به این شرط تن در نهد و از عزمی که کرده است بازگردد و او خود متحمل جدائی دختران نشود. جندل با این پیام بازگشت و فریدون را از آنچه سرو خواسته بود آگاه ساخت. فریدون پسران را به حضور خواست و از نیت خود در یافتن همسران مناسب برای ایشان و از سه دختر شاه یمن که شایستگی همسری آنان را دارند و پیام پدر ایشان سخن گفت و خواست که آماده رفتن به یمن شوند. پسران شاه آماده سفر شدند.

پیش از رفتن پدر آنان را اندرز داد که هشیار باشید و چون نزد شاه یمن

رسیدید بدانید که وی به آزمایشتان خواهد پرداخت، از جمله آزمایشها آنکه سه دختر خود را آراسته نزد شما خواهد آورد و از شما خواهد خواست که بگویید کدام دختر به سال از دیگران بزرگتر و کدام کهتر است و شما باید بدانید که دختر کهتر را در کنار برادر بزرگتر و دختر بزرگتر را در کنار برادر کوچکتر خواهد نشانند و میانه در کنار برادر میانی خواهد نشست. پسران با این تعلیم و تعلیمات دیگر پدر راهی یمن شدند و به درگاه سرو رسیدند. شاه یمن آنان را با اعزاز تمام فرود آورد و برای ایشان مجلس آراست و دختران را دستور داد آراسته به مجلس بیایند و به همان ترتیب که فریدون پیش بینی کرده بود در کنار آنان بنشینند. پس به پسران فریدون گفت از جمله شروط این پیوند آنست که شما بگویید کدام دختر کهتر و کدام میانه سال و کدام بزرگتر است.

پسران فریدون به نحوی که پدر تعلیم داده بود پاسخ گفتند. سرو چون پاسخ آنان را درست دید اندیشید که باید برای برهم زدن پیوند خویشاوندی راه چاره دیگر بجوید. پس در پایان مجلس بزم و میگساری شب هنگام دستور داد که زیر درخت گل افشان در کنار استخر جایگاه خواب جوانان را آماده ساختند و چون شاهزادگان آنجا به خواب رفتند به جادویی سرما و برف و بوران پدید آورد تا آنان بفسرند. اما پسران فریدون باز به تعلیم پدر آن افسون را باطل کردند و سحرگاه که سرو آنجا شتافت بدان امید که میهمانان را از سرما فسرده و زیر برف مدفون بیابد، دید که همگی تندرست و سالم در کنار آب زلال پرکه آرمیده اند، دریافت که افسون برایشان کارگر نیست، ناگزیر به پیوند زناشویی آنان با دخترانش رضا داد و آنان را با هدیه های نفیس نزد فریدون فرستاد.

در میان راه فریدون به جادویی به شکل ازدهایی برابر فرزندان آمد و خواست دلیری و هنرمندی و پایداری ایشان را بیازماید.